

مرتضی سلطانی مقدم
کارشناس ارشد تاریخ اسلام
soltanimoghadam@gmail.com
ولی ابوالحسنی
کارشناس ارشد تاریخ

نقش اندیشه‌های متکلمین اشعری، در روابط آل بویه با دستگاه خلافت

چکیده

معزالدوله بویه‌ی در سال 334 هـ.ق بغداد را تصرف کرد و اندکی بعد خلیفه عباسی المستکفی را عزل کرد. دوره آل بویه با توجه به قدرت آن حکومت و نیز عدم تعصب مذهبی ناشی از عدم پایبندی آنها به آیین رسمی، دوره‌ای درخشان و محیطی آرام برای صاحبان آرا و افکار و مذاهب مختلف فراهم آورد تا به بیان اندیشه‌های خود بپردازند. در این دوره متکلمین بزرگی از سه مکتب کلامی اشعری، معتزله و شیعی در بغداد و سایر قلمرو آل بویه پا به عرصه گذاشتند. آرای این متکلمین علاوه بر آنکه در خدمت دفاع از عقاید دینی مکاتب مذکور بود، در رفتار و کنش حاکمان آل بویه و خلفای عباسی نیز بی‌تأثیر نبود و اندیشه‌های سیاسی آنها به عنوان راهنما و یا به عنوان توجیه‌گر رفتار حاکمان در خدمت حکومتگران بود. این اندیشه ورزان علاوه بر ارائه راهکار به حاکمان در شرایط متفاوت، به صورت عملی نیز در خدمت حاکمان بودند و هر کدام مسئولیت‌هایی در دو دستگاه امارت بویه‌ای و خلافت عباسی برعهده داشتند علاوه بر این اندیشه‌هایشان در نوع دیدگاه مردم به حاکمان به عنوان یک حاکم مشروع و یا غیرمشروع و نیز قضاوت مردم نسبت به اقدامات حاکمان بسیار مؤثر بود.

کلید واژه: آل بویه، خلافت عباسی، اشاعره، باقلانی، بغدادی.

مقدمه

در دوره حکومت آل بویه در بغداد در فاصله سالهای 334-447 ه.ق که معاصر با خلافت خلفای عباسی ابوالقاسم عبدالله مستکفی (334-333 ه.ق)، ابوالقاسم فضل مطیع (363-334 ه.ق)، ابوبکر عبدالکریم طائع (381-363 ه.ق)، ابوالعباس احمد قادر (422-381 ه.ق) و ابوجعفر عبدا.. قایم (422-467 ه.ق) بود، متکلمینی از سه فرقه کلامی اشعری، معتزلی و شیعه به دفاع از عقاید کلامی آیین خود پرداختند.

از متکلمین اشعری، قاضی ابوبکر باقلانی (م 406 ه.ق) که نظریه او در اثری با عنوان «التمهید فی الرد علی الملاحده و المعطله و الرافضه والخوارج و المعتزله» بیان شده و عبدالقاهر بن طاهر خطیب بغدادی (م 463 ه.ق) مؤلف «اصول الدین» از وفاداران به نهاد خلافت بودند که هر یک کتابهای خود را در دفاع از عقاید اهل سنت و نهاد خلافت در برابر معارضانشان نوشتند.

از دو متکلم فوق، باقلانی که در قلمرو حکومتی آل بویه و در بغداد زندگی می‌کرد علاوه بر اینکه خلافت عباسی را مشروع می‌دانست با حکومت شیعی آل بویه نیز همکاری می‌کرد و عبدالقاهر بغدادی هم که در قلمرو غزنوی‌ها زندگی می‌کرد به دفاع از خلافت عباسی و عقاید اهل سنت می‌پرداخت و در نوشته‌هایش فرقه‌هایی را که آنها را ضاله می‌نامید- از جمله شیعه و معتزله و باطنی‌ها- مورد حمله قرار می‌داد و تأثیر اندیشه‌های وی در روابط غزنویها با خلافت بغداد نمایان است.

حکومت آل بویه اولین حکومت قدرتمند شیعی است که بر خلافت سنی عباسی مسلط گردید. ولی با این همه مجبور به پذیرش اقتدار صوری خلافت عباسی بود و حال آنکه در اندیشه شیعی زیدی و امامی، خلیفه‌ی عباسی امام مشروع و مطلوب نمی‌باشد. توجه به واکنش متکلمین بغداد به عنوان اندیشمندان دینی زمانشان در برابر این غلبه و تلاش برای حفظ نهاد خلافت در تعاملات و روابط بین این دو حکومت با دیدگاه‌های مذهبی متفاوت، ضرورت مطالعه در شناخت زمینه‌های فرهنگی نزاع سیاسی را آشکار می‌سازد و اهمیت این مطالعه را مهم می‌نمایاند.

ورود آل بویه به بغداد

بعد از خلافت هارون الرشید و مأمون که دنباله آن تا خلافت واثق کشیده شد، بغداد مرکزیت و پویایی خود را تا حد زیادی از دست داد و آن مرکزیت به دربار امرای سامانی و سلاطین غزنوی

کشیده شد. دلیل این امر را می‌توان به ضعف خلفای عباسی که تا حد زیادی قدرت سیاسی و دنیوی خود را از دست دادند منسوب کرد.

ضعف خلافت عباسی موجب شد خلافت که زمانی بر سرزمین‌های وسیعی حکومت می‌کرد، همه قلمرو خود به جز بین‌النهرین و خوزستان را از دست بدهد. مقارن روی کار آمدن آل بویه قلمرو خلافت تنها به بغداد و اطراف آن محدود می‌شد، خلیفه و جانشینانش به حدی از ضعف و انحطاط رسیده بودند که سابقه نداشت.^۱ در سال 332ه.ق معزالدوله ابوالحسین احمدبن بویه به عراق حمله کرد اما در شهر واسط از سپاه خلیفه شکست سختی خورد و به شوش برگشت. وی بار دیگر به بغداد حمله کرد و این بار ابو محمد مهلبی را از طرف خود نزد خلیفه فرستاد، خلیفه از آمدن احمد اظهار خوشحالی کرد. احمد در جمادی‌الآخر 334ه.ق نزد خلیفه رفت و با او بیعت کرد، خلیفه به او خلعت پوشانید، و به خودش و برادرانش لقب داد و دستور داد به نام ایشان سکه ضرب کنند. معزالدوله، بزودی اختیارات خلیفه را از او سلب کرد به طوری که فقط در خطبه نام خلیفه ذکر می‌شد و هیچ کس به خلیفه و دستورهایش توجهی نمی‌کرد و آل بویه حتی در نصب قضات که از اختیارات ویژه خلیفه بود دخالت می‌کردند.^۲

معزالدوله حتی پس از ورود به بغداد در اندیشه براندازی خلافت عباسی و ایجاد خلافت شیعی و منصوب کردن ابوالحسن محمدبن یحیی زیدی به جای خلیفه عباسی بود ولی پس از مشورت با یارانش از اندیشه خود منصرف شد. زیرا چنین تغییری علاوه بر واکنش اهل سنت، از حمایت شیعیان دوازده امامی عراق هم برخوردار نبود و علاوه بر آن در صورت نصب یک امام زیدی، شاید قدرت خود را محدود می‌کرد زیرا مجبور بود از امام علوی اطاعت کند. او از اصل زیدی «مجاز بودن امامت مفضول با وجود افضل» پیروی کرد و ولایت خلیفه سنی را پذیرفت. ولی از افزایش قدرت خلافت عباسی در برابر نفوذش جلوگیری کرد.^۳ در حقیقت آل بویه علت مستقیم ضعف خلفای عباسی و از دست رفتن هیبت آنها نبودند. آنان وارث وضعیتی بودند که قبل از دوران آنها ایجاد شده بود و خلیفه در آن دوران همه ویژگی‌هایش را به عنوان منبع اول قدرت از دست داده بود، بر این اساس می‌توان گفت آل بویه هنگامی که منصب امیر الامرای را به دست آوردند چیزی از مسئولیت‌ها و قدرت آنها تغییر ندادند و تنها آنها در خانواده خود موروثی کردند و رفتار آنها با خلیفه بر

اساس سنت سابق بود. آنها تنها دو بار در برکناری و گزینش خلیفه عباسی دخالت کردند یک بار در سال 334 ه.ق یعنی بعد از ورود معزالدوله به بغداد که وی مستکفی را عزل و مطیع را جانشین او کرد و بار دیگر در سال 381 ه.ق بود که بهاءالدوله خلیفه الطائع را عزل و القادر را جانشین او کرد.^۴ اما در دوره نفوذ ترکان عزل و شکنجه و کشتن خلفا امری عادی برای سرداران ترک بود بطوریکه بین سالهای 232-334 (متوکل تامستکفی) که یک قرن بود 13 خلیفه روی کار آمدند که اغلب توسط ترکان کشته و یا عزل شدند ولی در دوره نسبتاً طولانی حکومت آل بویه در بغداد 447-334 ه.ق تنها 4 خلیفه روی کار آمدند و اوضاع با ثباتی داشتند.

به لحاظ فرهنگی اوضاع خلافت مقارن با روی کار آمدن آل بویه بی‌شبهت به اوضاع سیاسی نبود. در دوره خلفای عباسی تا روی کار آمدن سلسله‌های محلی، بغداد تنها مرکز علوم و نشر دانش بود. ولی با روی کار آمدن دولتهای محلی بغداد رقبایی در بخارا، غزنه و قاهره و برخی از نقاط دیگر داشت ولی باز بغداد مرکزیت فرهنگی خود را هم چون مرکزیت معنوی خود از دست نداد و باز هم قبله‌گاه طالبان علم بویژه علوم دینی همچون فقه و کلام و حدیث بود. و علمای زیادی از اطراف و کناف بلاد اسلامی بویژه جهت استماع حدیث به بغداد می‌آمدند.

مؤثر بودن اندیشه‌های متکلمین در رفتار و عملکرد حکومت‌ها

متکلمینی که اغلب فقه را با کلام در آمیخته بودند و در واقع هم متکلم و هم فقیه بودند، آراء و افکارشان در بین عوام تأثیر شگرفی داشت و علاوه بر اینکه مورد توجه آنها بود و بر اعتقادات آنها مؤثر بود، در رفتار و کنش‌های سیاسی آنها نیز تأثیر داشت، هر چند که مردم در حکومت‌های این دوران نقشی ایفا نمی‌کردند ولی باید در نظر داشت که در شورش‌ها علیه حکومت بویژه در شورش‌های شهری دخالت زیادی داشتند و کنترل این اوضاع برای حکومت‌ها چندان هم آسان نبود. هم چنانکه منابع تاریخی به ویژه المنتظم ابن جوزی اطلاعات خوبی در زمینه این درگیریها، بویژه جنگ‌ها فرقه‌ای بین شیعه با سنی‌های بغداد دارد.^۵ متکلمین، بویژه متکلمین سنی در ساختار موجود ذینفع بودند، در اندیشه متکلمین سنی، علما خود به عنوان وجوه امت هم در نصب امام^۶ و حتی در صورت نیاز در عزل او هم دخالت دارند و در صورت نیاز به عنوان آگاهان امت لغزشهای امام و قصور در انجام وظایفشان را یادآوری می‌کنند.^۷ در مورد نیاز حکومت

آل بویه به عدم تقابل با اندیشمندان سنی باید گفت که عضدالدوله زیدی مسلک «فرزندش را به باقلانی سپرد تا مذهب اهل سنت را به او تعلیم دهد.»^۸ و حتی باقلانی از طرف او به سفارت روم فرستاده شد. همچنین وی در فارس فقیه ظاهری مذهب را بر صدر می‌نشانید. جلال‌الدوله بویه‌ی نیز که علیرغم فتوای ماوردی از خلیفه عباسی خواست تا به او لقب شاهنشاه (ملک الملوک) دهد از وی دلجویی کرد^۹ علاوه بر آنکه اندیشه‌های کلامی اهل سنت اجازه تعدی به نهاد خلافت را به آل بویه نمی‌داد از دیگر سوی، اندیشه دیگر اندیشه ورزان حتی امامیه و زیدیه نیز مشروعیت بخش حکومت آل بویه نبودند و بهترین مشروعیت دهنده به حکومت آل بویه، تنها اندیشه عملگرای سنی بود که علیرغم غلبه آل بویه با قهر، تحت شرایطی از جمله پذیرش نهاد خلافت و مشروعیت‌گیری از خلیفه به عنوان نماینده او می‌توانستند به عنوان حاکمانی مشروع و مقبول به حکومت بپردازند. در حالیکه امامیه امام مشخصی داشتند که در غیبت به سر می‌برد و آنها انتظار او را واجب می‌دانستند و هر حکومتی جز حکومت ائمه‌ای که برگزیده خدا و پیامبر بودند نامشروع قلمداد می‌کردند، امامی که از ترس همین حکومت‌های جور (احتمالاً عباسی و یا حتی آل بویه) مجبور به پنهان شدن شده بود.^{۱۰} باید به این نکته توجه کرد که در صورت عدم وفاداری به نهاد خلافت، آل بویه شیعی با این امر مواجه می‌شدند که علاوه بر عدم مشروعیت حکومت شان از جانب جامعه سنی از دو طرف مورد هجوم بودند. از یک سو در مصر، حکومت فاطمی ادعا می‌کرد که از نسل علی و فاطمه (ع) است و بدنبال گسترش خلافت خود و نهضت اسماعیلی در سراسر جهان اسلام بودند.^{۱۱} فاطمی‌ها سعی بر آن داشتند که با این عنوان که امامان علوی هستند آل بویه را به سوی خود جلب کنند، اما پیشنهاد ایشان رد شد و نسب آنها هم از سوی علمای شیعی و هم از طرف عالمان اهل سنت مورد تردید واقع شد.^{۱۲} در جانب شرق هم، دولت پر قدرت غزنوی قرار داشت، دولتی که می‌توانست سیاست توسعه طلبانه خود را با حمایت جامعه سنی به بهانه مبارزه با غلبه رافضی‌ها و باطنی‌های کافر و مبتدع بر جامعه اسلامی و کوشش و جهاد برای مبارزه با اهل کفر و ضلال به انجام رساند همچنانکه تصرف ری را به این بهانه توجیه کرد^{۱۳} و حتی در صورت نابودی خلافت توسط آل بویه مجاز بود که امامی قریشی از اهل حق را برگزیند و علیه آل بویه به مبارزه برخیزد. امامی که واجب‌الطاعه بود،^{۱۴} از سوی دیگر، امرای آل بویه قدرت سرداران و سپاهیان ترک ارتش خود را نمی‌توانستند نادیده بگیرند، ترک‌ها نیروهای نظامی شجاع و سنی مذهبی بودند که به دستگاه خلافت

وفادار بودند و سواره نظام آل بویه هم از آنها بود و حکومت آل بویه در عراق بیشتر وابسته به ترکان بوده است.^{۱۵} در واقع آل بویه در تعامل با خلفا باید سه مسئله را در نظر می‌گرفتند نخست اینکه آیا روی کار آمدن یک امام زیدی یا فاطمی یا علوی قدرت آنها را محدود نمی‌کرد؟ دوم واکنش جامعه اسلامی با اکثریت سنی، در صورت انحلال خلافت عباسی که به مشروعیت آن معتقد بودند چه خواهد بود؟ و سوم در این صورت آیا در مقابل جامعه اسلامی که احتمالاً از یک خلیفه عباسی مستقر در قلمرو غزنوی حمایت می‌کرد، توان مقاومت داشت؟ شاید بهترین پاسخ آل بویه شیعی بر این احتمالات حفظ نظم موجود بود، نظمی که متکلمین سنی مذهب بر حفظ آن و حفظ آرامش جامعه تأکید داشتند و مشروعیت آنها با پذیرش صوری نماینده و امیر بودن از طرف خلیفه عباسی و عدم تعرض به نهاد خلافت محفوظ بود. و البته خلافت عباسی سلاح با ارزشی در دست آل بویه بود تا از آن به عنوان برگ برنده‌ای در مقابل دشمنان سنی و فاطمیان مصر سود جوید.^{۱۶} از سوی دیگر، حذف نهاد خلافت علاوه بر اینکه این نهاد را به سایر مناطق جغرافیایی اسلام می‌برد هم رعایای سنی وی را که تنها خلیفه عباسی را حاکم مشروع می‌دانستند علیه او می‌شوراند و هم حکام سایر قلمرو اسلامی را علیه آل بویه گستاخ‌تر و در نتیجه ثبات آنها را تهدید می‌کرد. همچنانکه فقها هنگام فتح ری علیه آل بویه و طرفداران آنها رأی دادند و آنها را به عنوان رافضی و باطنی و بدعت گذار و حتی کافر معرفی کردند.^{۱۷} در حالی که آل بویه شیعی با تمکین صوری بر خلافت عباسی و به کارگیری متکلمین و فقهای سنی در دربار و شریک کردن آنها در قدرت، حکومتی مقبول و موافق با نظر اندیشمندان سنی پدید آوردند و حتی حاضر بودند به منظور حفظ نظم جامعه به شیعیان هم گوشمالی دهند بطوری که شیخ مفید متکلم و فقیه مشهور شیعی را به دلیل دخالت در شورش و درگیری شیعیان با اهل سنت تبعید کردند.

متکلمین اشعری

نهیستی که متوجه دفاع از مواضع اعتقادی اهل تسنن بود، با انقطاع ابوالحسن اشعری از معتزله به اوج خود رسید، ابوالحسن اشعری ابتدا معتزلی و از شاگردان ابوعلی جبائی بود. وجه مثبت این تغییر عقیده قبول اصول اعتقادی تسنن به صورت حنبلی بود و اشعری در آثارش خود را از پیروان احمدبن حنبل خواند. این تغییر عقیده را به صورت مجادله در مورد داستان سه برادر ذکر می‌کنند که به دلیل سرنوشت متفاوت در زندگی و مرگ در آخرت اجرهای متفاوتی می‌یابند. همچنین این تغییر

عقیده را به رویاهایی تعبیر می‌کنند که در آن پیامبر به او دستور داد که از احادیث پشتیبانی کند.^{۱۸} کلام اشعری بیشتر درصدد دفاع از عقاید اهل سنت می‌باشد و برخلاف معتزله، اشعری‌ها همواره سنی بودند.^{۱۹} و کلام اشعری با مرجح دانستن وحی بر عقل از اصول اعتقادی دینی و احادیث به صورت عقلی دفاع می‌کرد و هر آینه که در عقل و وحی تضادی می‌دید، وحی را بر عقل ترجیح می‌داد. عبدالقاهر بغدادی در «الفرق بین الفرق» مذهب اهل سنت و جماعت را مترادف با مذهب اشعری فرض می‌کند.^{۲۰} متکلمین اشعری مورد توجه امرای آل بویه نیز بودند، زیرا علیرغم مخالفت فکری و مذهبی با آل بویه، در جامعه اسلامی - با اکثریت سنی - نفوذ زیادی داشتند.

در دوره مورد بحث ما که سالهای (322-447) را در بر می‌گیرد دو متکلم اشعری که طرفدار نهاد خلافت بودند اندیشه‌های خود را در قبال حمایت از خلافت و مشروعیت نهاد خلافت نوشتند. این دو متکلم بر خلاف تشیع که خلافت موجود را غاصب و غیرشرعی تلقی می‌کرد و یا معتزله - که یک حالت خنثی در برابر نهاد خلافت داشت - کاملاً طرفدار نهاد خلافت بود. آنها اهل سنت و جماعت را فرقه بر حق و خلافت را نهادی مشروع می‌دانستند که حامی اهل حق است.

ابوبکر باقلانی

اولین و شاید بزرگترین متکلم اشعری دوره مورد بحث ابوبکر باقلانی است. وی در بصره متولد شد و در بغداد سکونت گزید و در این شهر از ابوبکر بن مالک قطیعی، ابومحمد بن ماسی و ابواحمد حسین بن علی نیشابوری استماع حدیث کرد. وی در بغداد به تدریس هم پرداخت و حلقه درسی عظیم و پرشاگردی داشت. او به قدرت بر جدل و مجاب کردن مخالفان یعنی شیعیان و معتزله و جهیمیه شهرت یافته بود.^{۲۱} قاضی عیاض می‌گوید که باقلانی سنت را یاری کرده و معتزله را در هم کوبیده است.^{۲۲}

خطیب بغدادی در مورد او می‌گوید: داناترین زمان خود در علم کلام و از آماده‌ترین آنها در پاسخ به پرسشهای کلامی بود. در حودت میان، و اتقان عبارت، مقام والائی داشت. او آثار فراوانی دارد که در آنها معتزله، جهیمیه و خوارج و رافضه را رد کرده است.^{۲۳}

ابوبکر باقلانی منصب قضاوت داشته است منصبی که نصب کردن متصدیان آن بر عهده خلیفه عباسی بود. باقلانی شاگردان زیادی تربیت کرد. ابومحمد عبدالوهاب بن نصر مالکی، علی بن محمد حربی، ابوجعفر سمنانی، ابوعبدا... ازدی، ابوطاهر واعظ و ... از شاگردان مشهور او بودند. ابو عمران فارسی از اندلس به بغداد آمد و در محضر درس او حاضر شد. قاضی باقلانی مناظراتی با مخالفان سنت در حضور ولیعهد انجام داده بود که ابومحمد بن نصر از شاگردانش آنرا نقل کرده بود.^{۲۴} ابوعبدا.. ازدی نیز مناظره او با یکی از معتزلیان در دربار عضالدوله دیلمی را ذکر کرده است. او به قصد دفاع از عقاید اهل سنت به دعوت عضالدوله از ری به شیراز رفت.^{۲۵} قاضی ابوبکر باقلانی باید مورد رجوع عامه مردم و علمای معاصر خود در مسائل فقهی و کلامی بوده باشد زیرا وی کتبی با عناوین «جواب اهل فلسطین» «الغداد ادیات»، «النیسابوریات» و «الجرجانیات» داشته است که شاید پاسخ به سؤالات علما یا عامه آن شهرها بوده باشد. قاضی عیاض 52 کتاب به او منسوب کرده است که کتب فقهی و کلامی و تفسیر را در بر می‌گیرد.^{۲۶} باقلانی در سال 372 ه.ق از طرف عضالدوله دیلمی به نمایندگی نزد باسیلیوس دوم امپراتور روم رفت. قاضی عیاض معتقد است که قصد عضالدوله از این کار آشکار کردن رفعت اسلام و کاستن از مرتبه مسیحیت بود. وی در این مسافرت نیز مناظراتی با امپراتور روم و کشیشان مسیحی در دفاع از عقاید اسلامی داشت^{۲۷} و شاید کتاب «المسائل القسطنطنیه» باقلانی در مورد همین مناظرات بوده است. وی در سال 403 ه.ق در دوره بهاء الدوله بویه و خلیفه قادر با ... وفات یافت و بر سر مزارش نوشتند: «هذا قبر القاضی، الامام السعید، فخرالامه، لسان المله سیف السنه، عمادالدین، ناصرالاسلام ابی بکر محمد بن طیب بصری»^{۲۸} و شاعر این چنین سوگ وی سرود: «بنگر به کوهی که مردان به دوش می‌کشند و به گوری که چه مایه فخری را در خود جای داده است و به شمشیر اسلام بنگر که در نیام است و به مروارید اسلام که در صدف آرمیده»^{۲۹}

عبدالقاهر بغدادی

دومین متکلم از سلسله متکلمان طرفدار خلافت عباسی ابومنصور عبدالقاهر تیمیمی بغدادی ملقب به استاد بود. وی متکلم و فقیه و ریاضی دان و ادیب بود که در فقه، شافعی مذهب و در کلام از اصول اشعری پیروی می‌کرد.^{۳۰}

وی در بغداد متولد شد و با پدرش به نیشابور مسافرت کرد و در آن شهر مسکن گزید. بغدادی پیشوایی بلند مرتبه بود و نام او به دانشوری تا بلاد دور دست شهرت یافت و بیشتر اهل خراسان در آن دوره از دانش او بهره‌مند شدند.^{۳۱} ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ابوالقاسم قشیری و امام الحرمین جوینی و ناصر مروزی از شاگردان مشهورش بودند. وی به شهرهایی مانند ری و بلخ مسافرت کرده بود و اشتغال عمده او در این سفرها املائی حدیث به خواهندگان آن و یا ارشاد و ایراد مناظرات کلامی بوده است.^{۳۲}

ابومنصور بعد از مرگ استادش ابواسحق اسفراینی - که از او فقه آموخته بود- در مسجد عقیل نیشابور به جای او به تدریس و املاء نشست، وی از عمرو بن نجید و ابوعمر و محمد بن جعفر بن مطر ابوبکر الاسماعیلی و ابوبکر بن عدی و دیگران استماع حدیث و کسب علم کرد.^{۳۳} بغدادی بعد از حمله اغوزها به خراسان به اسفراین رفت و در همان سال (429هـ.ق) در آنجا وفات یافت.^{۳۴}

بغدادی آثاری در نقد و رد فرق دیگر اسلامی نگاشته بود که از جمله آنها «فضائح المعتزله» و «فضائح الکرامیه» بود.^{۳۵} وی در کتاب الفرق بین الفرق خود نیز تعصب شدیدی در دفاع از اهل سنت دارد، نام کتابش «الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه منهنم» نمایانگر این مطلب است. عبدالقاهر بغدادی بنای خود را بطور اخص در کتاب الفرق بین الفرق بر نوعی بدعت در شیوه تبیین آرای کلامی نهاد که می‌توان آن را فاصله گرفتن از طرح بی‌طرفانه عقاید نامید. وی لحنی ستیزه‌جو و عنادآمیز در بیان مطالب دارد که گاه آشکارا از شأن مباحث علمی دور می‌شود. کتاب الفرق بین الفرق ابومنصور بغدادی به دلیل تعصب سخت او بر مخالفانش مورد تأیید امام فخر رازی نبود، وی مذهب مخالفان را بطور بایسته ذکر نمی‌کرد.^{۳۶} البته باید در تحلیل روابط این دو متکلم به این نکته توجه داشت که عموماً علمای سنی در بغداد سده چهارم و به خصوص در برابر آل بویه، جانب خلفای عباسی را می‌گرفتند و از مشروعیت آنان و نظام خلافت در برابر حکومت‌های اهالی تغلب دفاع و حمایت میکردند، اما نکته جالب در مورد باقلانی این است که او با آل بویه هم، بسیار نزدیک بود. باقلانی علیرغم وفاداری به نهاد خلافت به عنوان نمادی از وحدت جامعه اسلامی، هم زمان با آل بویه شیعی مذهب نیز همکاری می‌کرد و اندیشه عملگرای سنی هیچ‌گاه او را از همکاری با آل بویه منع نمی‌کرد. به نظر اشاعره در هر حال مسلمان باید فرمانبردار حاکم مسلمان باشد و اگر آنان

از حالت استقامت در راه دین بیرون روند خروج بر ایشان با سلاح و شمشیر روا نیست و باید از ورود در اینگونه فتنه‌ها پرهیز کرد.^{۳۷} هرچند که اشاعره دعوت امام به اصلاح را طبق اصل امر به معروف و نهی از منکر جایز می‌دانستند.^{۳۸} شاید بعداً مناسبات باقلانی با آل بویه در بغداد به تدریج به تیرگی کشیده باشد.^{۳۹}

اما ابومنصور بغدادی در قلمرو آل بویه حاضر نبود و در قلمرو غزنویها زندگی می‌کرد و هیچ‌گاه میل نکرد که به مرکز خلافت اسلامی سرزند و لذا به جز مبانی نظری اندیشه‌هایش در عمل هرگز در خدمت دو نهاد امارت آل بویه و خلافت عباسی قرار نگرفت. هرچند که اندیشه‌های عنادورزانه او در نقد فرق مخالف اسلامی هم چون معتزله و شیعیان چیزی کم از برخورد‌های شدید سلاطین غزنوی با آن فرق ندارد.

گذری بر اندیشه‌ی سیاسی باقلانی و بغدادی

در انتخاب امام، از نظر باقلانی امام را اهل حل و عقد و موجهین جامعه اسلامی که در محل زندگی امام حضور دارند یعنی در مرکز خلافت هستند، انتخاب می‌کنند. از نظر او تنها یکی از اهل حل و عقد هم می‌تواند امامت را به شخصی صاحب صلاحیت بسپارد و اگر اینگونه شد بقیه ناچار از پذیرفتن هستند و هرگونه مخالفتی شورش محسوب می‌شود. از نظر باقلانی برای اهل حل و عقد عددی معین وجود ندارد و از یک نفر تا بی‌نهایت هم می‌تواند باشد و همچنین لازم نیست که همه اهل حل و عقد که در مناطق گوناگون جامعه اسلامی حضور دارند در انتخاب امام اعمال نظر کنند. چون این امری ممتنع و محال است.^{۴۰}

از نظر باقلانی امام منتخب اهل حل و عقد باید دارای صفاتی باشد از جمله اینکه او دارای اصل و نسب قریشی باشد و بر این نظر خود حدیثی منسوب به پیامبر ذکر می‌کند. «الائمة من قریش» که ابوبکر آنرا در قبال ادعای خلافت انصار در سقیفه بیان کرد و با مخالفت و انکاری مواجه نشد، البته باقلانی دایره قریشی بودن را وسیع‌تر از هاشمی بودن تعریف کرده و آنرا بر هر قریشی نسب جایز می‌داند.^{۴۱} علاوه بر نسب قریشی امام باید دارای علم باشد علمی که او را قادر به قضاوت و شایسته قاضی بودن بکند. چون امام باید در کار امت و زیردستانش بنگرد و در آن حکم کند. در نظر باقلانی امام به علم غیب نیاز ندارد تا از ضمیر و باطن‌ها آگاه باشد بلکه علم در حد نیاز روزمره

وحوزه اختیارات وی کافی است.^{۴۲} امام همچنین باید صاحب بصیرت در امور جنگی باشد تا بتواند با دشمنان اسلام و مخالفین دین بجنگد. به نظر باقلانی امام نباید شخصی ضعیف‌النفس و خیلی نرم دل باشد، زیرا این امر او را از اجرای احکام دین و اجرای حدود باز می‌دارد. در حالیکه امام باید گردن‌ها بزند و جانها بگیرد. از نظر او هرچند که افضل بودن امام بهتر است ولی موقع ترس از بروز فتنه و آشوب انتخاب مفضول هم بلامانع است و افضل بودن شرط واجب و ضروری امامت نیست.

از نظر باقلانی امام به عصمت و عالم به غیب بودن و تسلط بر همه ارکان و احکام دین نیازی ندارد، چون وظیفه او اقامه احکام و حدود و امور شرعی است و امت بدان علم دارد و او تنها وکیل و نایب امت در اداره این امور است.

از نظر باقلانی وظایف امام در امور عرفی خلاصه می‌شود و امام وکیل و نایب امت در اجرای احکام و حدود الهی است. او نه وظیفه دارد که کسی را هدایت کند و نه الگویی برای جامعه است، او نه وظیفه شریعت‌گذاری دارد و نه خبر دادن از غیب، چیزی که از معتقدات تشیع بود. امام کسی است که امت او را به امامت برگزیده است تا احکام، حدود و امور شرعی را اجرا کند، امور سپاهیان را تدبیر کند و از مرزهای جامعه اسلامی دفاع کند، در جامعه اسلامی نظم برقرار کند و ظالمان را تنبیه کند و از مظلومان حمایت نماید و حدود اسلامی را در جامعه اجرا کند تا قوانین الهی معطل نماند. او همچنین باید فیء را در بین مسلمین تقسیم نماید و هنگام جهاد، مجاهدان را با دادن پول و توشه یاری نماید از هر آنچه که از مصالح امت اسلامی است دفاع نماید.^{۴۳} وی همچنین باید در حج امنیت برقرار کند. باقلانی بیان می‌کند که اینها اموری هستند که ضرورت وجود امام را ایجاب می‌کند و اگر او در انجام وظایفش قصور کرد و از اجرای آنها عدول کرد، امت در پشت سر اوست و می‌تواند او را مورد مؤاخذه قرار دهد (همان، 186) و در واقع امام گماشته امت است که باید در وظایفش پاسخگوی آنها باشد.

باقلانی معتقد است اموری از جمله کافر شدن امام بعد از مسلمانی‌اش و ترک نماز و ترک دعوت مردم به نماز و نیز مشهور بودن امام به فسق در نزد اکثر مردم و یا غصب اموال مردم و کشتن کسی به ناحق و تزییع حقوق دیگران و تعطیل کردن حدود باعث عزل او می‌شود.

همچنین عارض شدن جنون بر امام که قوه تمیز او را از بین ببرد و این مسئله طولانی باشد و باعث ضرر به مسلمانان شود و مسلمانان از بهبودی او ناامید باشند از دلایل عزل امام است و امام باید از عقل سالم برخوردار باشد و همچنین گنگ و کر شدن امام و نیز پیری زیادی به اندازه‌ای که او را از انجام امور محوله باز دارد از موجبات عزل امام است. نیز هر امر دیگری که او را از انجام وظایف محوله و اموری که بدان نصب شده است مانع شود از عوامل عزل اوست و باید او را عزل کرد و کسی دیگری را بر جای او نشانده.^{۴۴}

اگر امام در دست دشمنان به مدت زیادی اسیر باشد که ترس از ضرر بر جامعه اسلامی باشد و مسلمین از رهایی او مأیوس باشند می‌توانند کس دیگری را به جای او تعیین کنند و اگر امام عزل شد ولی دوباره از بیماری بهبودی یافت یا از اسارت آزاد شد، نمی‌تواند به منصب خود باز گردد زیرا امام جانشین او هنگامی تعیین شده است که او از امامت مخلوع بوده و حقی در این امر نداشته است.^{۴۵}

در اندیشه بغدادی ضرورت امامت ناشی از وظایف محوله امام است وی می‌گوید که مسلمین ناچار هستند که امامی داشته باشند تا احکام آنها را نافذ کند و حدود الهی را اجرا کند و سپاهیان آنها را به جهاد بفرستد و بیوه‌هایشان را شوهر دهد و فیء را در بین آنها تقسیم کند.^{۴۶} امینان و دادرسانی بر آنان گمارد و مرزهای آنها را حفظ کند و داد مظلومان را از ظالم بستاند.^{۴۷}

بغدادی معتقد است که در هر زمانی که امامی در رأس جامعه اسلامی نباشد واجب است که امامی انتخاب گردد و اطاعت او واجب است. وی می‌گوید بر خلاف رافضی‌ها {در اصطلاح اهل سنت هر شیعه‌ای رافضی است زیرا پیروی از سه خلیفه اول را رها کرده و به امام مفترض الطاعه قائل شده است.^{۴۸} عبدالقاهر بغدادی نیز در اصول الدین همه فرق شیعه از زیدیه تا غلات را رافضی خطاب می‌کند^{۴۹} که معتقدند امام می‌تواند از جامعه غایب باشد و آنها منتظرش بوده و انتخاب امام را در غیبت او جایز نمی‌دانند، اصحاب ما معتقدند که جایز نیست که امام از جامعه غایب باشد و چنین عقیده‌ای باطل است.^{۵۰}

وی می‌گوید کسانی که بر وجوب امامت اعتقاد دارند در تعداد ائمه در هر زمانی اختلاف دارند: بغدادی می‌گوید که اصحاب ما معتقدند که در هر عصری نباید بیش از یک امام وجود داشته

باشد و امامت تنها به عهده یک فرد است و اطاعت او واجب است و هر که به هر علتی که موجب عزل او نمی‌شود بر او خروج کند از اهل بغی بوده و جنگ با او واجب است. مگر آنکه دریایی در بین آن دو باشد که مانع از رسیدن یاران آن دو به همدیگر شود و در صورت وجود دریا در بین اهل دو سرزمین آنها می‌توانند هر کدام بر یک امام بیعت کنند.^{۵۱}

بغدادی در نسب امام می‌گوید که اعتقاد اصحاب ما بر این است که امامت از آن قریش است و شریعت بر این مسئله اذعان دارد که قریش در هیچ زمانی از تربیت کسی که شایسته امامت باشد عاجز نیست و امامت بر کسی جز ایشان جایز نیست. در ادامه نظریات دیگران را ذکر می‌کند. از جمله می‌گوید ضراریه معتقدند که امامت در غیر قریش، حتی با وجود اصلاح در قریش، جایز است و کعبی می‌گوید که در صورت ترس از فتنه امامت بر غیرقریشی نیز جایز است و خوارج آن را در همه اصناف مردم جایز می‌دانند.^{۵۲}

از نظر بغدادی امام یا حاکم متولی از قبل او وظیفه دارد احکام الهی را اجرا کند و امام باید نماز جماعت و عیدین را اقامه کند و یا متولی به این امور بگمارد و از اموال دیوانگان و یتیمان حفاظت کند و با دشمنان بجنگد و نیروها برای مقابله با آنها گسیل دارد. و از جامعه اسلامی دفاع کند. (بغدادی، 1928: 272) وی باید امور مسلمین را اداره کند، بیوه‌های مسلمین را شوهر دهد و اموال بیت‌المال را در میان آنها تقسیم کند.^{۵۳}

عبدالقاهر برای امام چهار شرط بیان می‌کند. شرط اول علم اوست. وی علم امام را در حد اجتهاد در حلال و حرام و سایر احکام کافی می‌داند و دومین ویژگی او را عدالت و پرهیزگاری او می‌داند و عدالت او باید در حدی باشد که به عنوان شاهد، شهادت او پذیرفته شود و در دین خود عادل و در کاری که به او سپرده‌اند مصلح باشد. مرتکب کبیره نشود و در صغیره اصرار نرزد و بر کارها جوانب جوانمردی فرو نگذارد.^{۵۴} وی سومین ویژگی امام را آشنایی به امور سیاسی و حسن تدبیر او می‌داند تا به توانایی مردم آشنا باشد و آنها را بر طبق توانایی‌شان به کار گمارد و امور جنگ را فرماندهی کند. چهارمین ویژگی امام از نظر او نسب امام است که باید قریشی - از هر تیره‌ای - باشد.

وی شرط عصمت امام را که شیعیان آنرا از شرایط امامت می‌پندارند رد می‌کند و آن را از شرایط پیامبر می‌داند نه امام و در مقابل عصمت، عدالت امام را ذکر می‌کند که اگر او بر طبق عدالت رفتار کرد امام است و در صورت انحراف از عدالت امت در عزل یا ابقای او مختارند. وی جایگاه امام را در برابرت مثل جایگاه عمال امام در برابر امام می‌داند که اگر از فرامین (سنن) او عدول کردند در عزل یا ابقای آن‌ها مختار است.^{۵۵} وی می‌گوید در صورت لازم بودن عصمت امام، عصمت عمال و کارگزاران و قضات او هم لازم است و اگر اینگونه بود، آنها از وجود امام هدایتگر مستغنی بودند و این امر محالی است.^{۵۶} وی در مورد اینکه آیا امام باید افضل زمانه‌اش باشد یا عقد بر مفضول هم جایز است می‌گوید که در این زمینه اختلاف هست. ابوالحسن اشعری عقد امامت را تنها بر افضل زمان جایز می‌داند و در صورت عقد امامت بر مفضول او را نه از ائمه بلکه از ملوک و دون پایه‌تر از ائمه می‌داند. ولی شیخ ما ابوالعباس قلانسی عقد امامت را بر مفضول در صورت شایسته بودن بر امامت جایز می‌داند و نظام و جاحظ می‌گویند که امامت جز بر افضل زمان جایز نیست و واگذاری آن به مفضول جایز نمی‌باشد ولی بقیه معتزله بیعت بر مفضول را در صورت ترس از فتنه و آشوب جایز می‌دانند و از رافضی‌ها جز سلیمان بن جریر زیدی امامت بر مفضول را جایز نمی‌دانند.^{۵۷}

بغدادی می‌گوید که در شیوه اثبات امامت از طریق نص یا اختیار اختلاف هست و عده زیادی از اصحاب ما و معتزله و خوارج و نجاریه اثبات امامت را اختیار امت به شیوه اهل اجتهاد می‌دانند. هر چند که نص هم از شیوه‌های اثبات امامت است ولی نص در مورد شخص معینی وارد نشده است. هر چند که زیدیه و امامیه و جارودیه و راوندیه گمان می‌کنند که امامت از طریق نص الهی به زبان پیامبر بیان شده و هر امامی بعد از خود را معین می‌کند.^{۵۸} ولی همگی اصحاب ما معتقدند که اگر بیان نص بر امام بر پیامبر واجب بود باید آن را به گونه‌ای بیان می‌کرد که امت بدان پی برده و در آن اختلاف نمی‌کردند و نیز امت آنرا به تواتر نقل می‌کردند، حال آنکه چنین امری اتفاق نیفتاده زیرا در این باره جز اخبار آحاد آن هم از طریق رافضی‌ها نقل نشده است و روایان آنها جزء ثقات نیستند.

متکلمین و روابط نهاد خلافت با آل بویه

با تسلط آل بویه بر بغداد موقعیت خلفای عباسی متزلزل شد. عملکردها، اندیشه‌های متفاوت و میزان قدرت امیران بویهی در این موقعیت نقش اساسی داشت. در مرحله اول با ورود معزالدوله اقتدار معنوی و دنیوی خلفای عباسی کاملاً محدود شد و با روی کار آمدن عزالدوله که شیعی

متعصبی بود این فرایند تشدید گردید. در مرحله دوم عضدالدوله سعی داشت در روابط خویش با خلیفه موضع معتدل تری در پیش گیرد. در مرحله سوم جانشینان عضدالدوله دچار ضعف شدند و مشکلات داخلی حکومت آل بویه آنان را از خلفای عباسی غافل نمود و خلفا با توسل به قدرت‌های موازی و رقیب آل بویه در صدد اعاده اقتدار معنوی و دنیوی خود برآمدند.^{۵۹}

هرچند که خلفا در اوایل دوره آل بویه با توجه به عزل خلیفه توسط معزالدوله و حالت عدم عقلانیت سیاسی در بین طرفداران آل بویه شیعی جانب احتیاط را رعایت می‌کردند ولی بعد از استقرار حکومت آل بویه خلفا حتی در مقابل خواسته‌های امرای قدرتمندی هم چون عضدالدوله هم پافشاری می‌کردند. مثلاً خلیفه هنگام اعطای لقب به عضدالدوله درخواست او برای ورود سواره به قصر و آویختن پرده‌ای میان خودش و خلیفه با ابداعش هنگام زمین بوسی را رد کرد.^{۶۰} خلیفه حتی سعی عضدالدوله جهت نکاح دخترش با خلیفه و اتحاد دو قدرت سیاسی و دینی را در وجود پسری حاصل از این ازدواج را ناکام گذاشت.^{۶۱} خلیفه عباسی القائم همچنین از اعطای لقب «شاهنشاه» به جلال‌الدوله بن بهاء‌الدوله خودداری می‌کرد امری که با حمایت مستقیم فقها بویژه ماوردی انجام گرفت.^{۶۲} خلیفه، همچنین به دلیل تعدی سربازان جلال‌الدوله به املاکش به قضات و گواهان و فقها دستور داد که از کار باز ایستند و با فشار به جلال‌الدوله وی را مجبور به تنبیه سربازانش کرد.^{۶۳}

دو متکلم اشعری مورد بحث به خلافت به عنوان امری واجب که جهت حفظ نظم و بیضه اسلام لازم است می‌نگریستند و تنها خلیفه و یا شخصی از طرف او می‌توانست به این امور بپردازد.^{۶۴} شخصی که جهت مشروعیت خود باید از سوی خلیفه تأیید شود و امرای آل بویه با این نظر در جامعه‌ای با اکثریت سنی، تنها هنگامی می‌توانستند به اقدامات خود مشروعیت دهند که لااقل تأیید صوری خلافت را به همراه داشته باشند و شاید همین نیاز آنها به تأیید خلفا از حکومتشان بود که آنها را علیرغم عزل مستکفی از اندیشه براندازی خلافت عباسی منصرف کرد، زیرا آل بویه از آن می‌ترسیدند که خلفا منطقه نفوذ خود را در جای دیگری مستقر کنند و اسباب خطر بیشتری شوند.^{۶۵} از نظر باقلانی اهل حق (اهل سنت) مجاز بودند که در صورتی که از فرق ضلال (رافضی‌ها، خوارج و معتزله و ...) کسانی امامت را از آنها گرفتند گروهی تشکیل دهند و کسی را به عنوان امام خود برگزینند و با آنها بجنگند.^{۶۶} این نظر می‌توانست به عنوان اخطاری به آل بویه و طرفداران شیعه‌اش

باشد که حرمت خلافت را نگه دارند و از تعدی به آن خودداری ورزند. اگر چه برخی معتقدند که خلفا نفوذ معنوی خود را در دوره آل بویه از دست دادند ولی چنین نظری اشتباه به نظر می‌رسد زیرا آنگونه که ترکمنی به نقل از مسکویه و او از زبان خلیفه ذکر کرده است: «اکنون که خلیفه جز به اندازه بخور و نمیر نداشت و همه سپاه و دارایی در دست آل بویه بوده» آنها نتوانستند خلیفه را عزل کنند. «زیرا خطبا به منبر می‌رفتند و به نام او مردم را برای آل بویه آرام می‌کردند» مردمی که خلیفه عباسی نفوذی معنوی در بین آنها داشت. هر چند که خلیفه مجبور شد که همه اختیارات خود حتی اختیارش در انتخاب قاضی القضاة را به عضدالدوله واگذارد ولی این مسئله از نظر متکلمین سنی هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کرد زیرا خود خلیفه - هر چند به اجبار- این اختیارات را به پادشاه دیلمی تفویض می‌کرد و او از قبل امام به امور مفوضه اقدام می‌کرد.^{۶۷}

البته علیرغم نظر باقلانی و اصحابش مبنی بر اینکه امام باید از جانب اهل حل و عقد اهل حق (اهل سنت) برگزیده شود،^{۶۸} خلفای عباسی دو بار توسط آل بویه عزل شدند یک بار در سال 334 هـ ق معزالدوله المستکفی را عزل کرد و المطیع را جانشین او قرار داد^{۶۹} و بار دیگر در سال 381 هـ ق بهاءالدوله خلیفه الطایع لله را به پیشنهاد ابن معلم خلع و اموال او را ضبط کرد و القادر را به جای او نشانید^{۷۰} و خلافت القائم بالله نیز تنها با بیعت جلال‌الدوله بویه‌ی صورت رسمی پیدا کرد و در واقع آل بویه در عزل و نصب خلفا دخالت می‌کردند.^{۷۱}

کلام عملگرا و و واقع بین اشعری که طرفدار حفظ نظم و آرامش در جامعه بود و برای جلوگیری از اغتشاش حاضر بود با حکومت‌های موجود همکاری لازم را انجام دهد در این مورد نیز راهکاری ارائه کرد. فرق ضاله اگر خلافت را به شخصی سنی می‌سپردند، انتخاب امام از طرف آنها بلامانع بود ولی در صورتی که قصد واگذاری خلافت به شخصی غیر سنی (علوی و زیدی و ...) که معتقد به اصول اعتقادی سنی نبود و از طرفداران آنها (احتمالا آل بویه شیعی مذهب) بود امامت چنین شخصی غیرمشروع و اطاعت از او واجب نبود. در این صورت اهل سنت در دار قهر و غلبه بودند و اگر فرقه‌های اسلامی (اهل سنت) بپا خاستند و پیکار کردند باید از امام تحمیل شده-از سوی اهل ضلال (مخالفین اهل سنت)- ترک بیعت می‌کردند و اگر اهل حق گروهی تشکیل داده و به جنگ اقدام می‌کردند و رهبری برای خود برمی‌گزیدند آن رهبر امام حق بود نه امام تعیین شده از اهل ضلال، و مسلمانان می‌توانند با غلبه بر اهل ضلال احکام اسلامی را در دیار مسلمین دوباره برقرار

کنند همچنانکه مسلمانان اولیه همین کار را بعد از فتح مکه که اقامه حق در آن قبل از فتح معذور بود، انجام دادند.^{۷۲}

البته همانگونه که آمد دو متکلم سنی علیرغم آنکه طرفدار نهاد خلافت هستند ولی در رابطه با آل بویه نظر متفاوتی نیز دارند. باقلانی کسی بود که حتی دخالت آل بویه رافضی را در انتخاب خلیفه هم بنا به شرایطی مجاز می‌دانست، ولی بغدادی که خارج از قلمرو آل بویه بود وظیفه امام را وادار کردن اهل بدعت - که رافضیان هم جزء آنها بودند- به توبه و یا جهاد با آنها می‌دانست و موضع تندتری می‌گرفت.^{۷۳} بغدادی جزء آن فقهایی بود که در سال 420 هـ ق مجدالدوله دیلمی رئیس معتزله و غالبان رافضی و یاران او را خارج از دین و داخل در اهل فساد و قتل و قطع عضو و تبعید آنها را جایز دانستند. در سال 420 هـ ق محمود به ری حمله کرد و حکومت آل بویه را در ری برانداخت و اعیان معتزله و رافضی‌ها و رستم بن علی به خراسان تبعید شدند و کتب معتزله و رافضی‌ها و فلاسفه سوزانده شد و ری از وجود اعیان معتزله و رافضی‌ها پاک شد.^{۷۴}

گویا سلطان محمود غزنوی بعد از تصرف ری بنا به دعوت خلیفه قصد آن داشت که به بغداد لشکرکشی کند و «خلافت را از خواری و ذلتی که از گروهی گمراه بدان دچار شده بود رهایی بخشد» و این مهم را بر عهده پسرش مسعود گذاشته بود ولی مرگ محمود و بازگشت مسعود لشکرکشی غزنویها به مرکز خلافت عباسی را غیرعملی ساخت. و چه بسا حاکم قدرتمند مسلمان و نماینده مشروع خلیفه همچون وی قصد داشت که آل بویه بغداد را وادار به استتباب کند^{۷۵} و با غلبه رافضی‌ها و باطنی‌های کافر بر جامعه اسلامی بستیزد.^{۷۶}

در اندیشه دو متکلم سنی یعنی بغدادی و باقلانی دغدغه آنها پاسداری از نهاد خلافت است. اندیشه آنها بر بنیان حقانیت خلافت، خلفای راشدین و الگو بودن آنها برای امت اسلامی است. باقلانی و بغدادی هر دو خلفای راشدین را بر حق می‌دانند و اعمال صحابه پیامبر برای آنها حجت است در اندیشه آنها امام دقیقاً به خلیفه عباسی اطلاق می‌شود خلیفه‌ای که به شیوه‌ای مشروع انتخاب شده است، اطاعت از او واجب و مخالفت با او معصیت است. آن دو اهل سنت و جماعت را اهل حق می‌دانند و لذا خلیفه مشروع کسی است که برگزیده آنها باشد.

نتیجه‌گیری

در دوره آل بویه حکومتی شیعی بر خلافت سنی بغداد غلبه یافت و قصد داشت که حتی اقتدار ظاهری خلافت را نابود کند ولی بنا بر مصلحت‌هایی که از اندیشه‌های سیاسی و اعتقادی رایج زمان نشأت می‌گرفت از انحلال این نهاد فرسوده و کاملاً ضعیف خودداری ورزید و بدین کار اکتفا نکرده بلکه در نهایت برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و اقدامات سیاسی خود به اقتدار ظاهری نهاد خلافت گردن نهاد. هر چند که هر موقع که شرایط و منافع حاکمان بویهی ایجاب می‌کرد از خلع و برکناری خلفای عباسی خودداری نمی‌ورزیدند. همچنانکه المستکفی و الطایع دو تن از خلفای عباسی توسط حاکمان بویهی عزل شدند اقدامی که بویژه در اوایل دوره غزنوی از به رسمیت شناختن القادر جانشین الطایع خودداری کردند و خطبه را بنام الطایع مخلوع می‌خواندند. این امر علاوه بر واکنش‌های داخلی که در قلمرو آل بویه بویژه در بغداد ایجاد می‌کرد و نمونه آن شورش بغداد بعد از عزل الطایع بود، واکنش دیگر حکومت‌های سنی را به بهانه حمایت از نهاد خلافت بر می‌انگیخت. و علاوه بر مورد ذکر شده، محمود غزنوی را هوای آزادی خلیفه عباسی از دست گمراهان در سر آورده بود. این واکنش‌ها بدون تردید یا از اندیشه‌های متکلمین و فقهای سنی نشأت یافته بود و یا از حمایت آنها برخوردار بود.

نکته این است که متکلمین اشعری تنها به دنبال حمایت از آل بویه یا خلیفه‌های عباسی نبودند، بلکه مهمترین مسئله برای متکلمین اشعری حفظ نهاد خلافت و نظم سیاسی و اجتماعی بود. این امر در اندیشه‌های متکلمینی مانند باقلانی به وضوح دیده می‌شود. باقلانی و حتی بغدادی با تأکید بر ضرورت و مشروعیت خلافت و حفظ آن درصدد مقابله با حاکمیت آل بویه نبودند. بلکه اندیشه‌های آنها، آن اندازه که می‌تواند مشروعیت بخش یک حاکم سنی باشد، در مورد آل بویه شیعی مذهب نیز در صورت حفظ برخی اصول صادق است. باقلانی نه تنها از طرف خلیفه عباسی منصب قضاوت یافته بود، بلکه معلم فرزندان عضالدوله و سفیر او به سوی روم نیز می‌باشد. از سوی دیگر باقلانی بر خلاف بغدادی در مورد فرق شیعی نظر عناد و رزانه‌ای ندارد و حتی دخالت آنها را در تعیین خلیفه سنی جایز می‌داند. اندیشه‌های متکلمین در رفتار و رابطه غزنویها با خلافت نیز تأثیر داشت.

یادداشت‌ها:

- 1- لمبتون و دیگران، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه محمد مهدی فقیهی، تهران: شفیعی، 1385، ص 209.
- 2- فقیهی، علی اصغر، تاریخ آل بویه، تهران: سمت، 1381، ص 27-28.
- 3- طقوش، محمد سهیل، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1385، ص 274.
- 4- همان، ص 275-276.
- 5- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، حیدرآباد: دایره المعارف العثمانیه، 1359، ج 8، ص 6-7.
- 6- بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، استانبول: مطبعه الدوله، 1928، ص 281.
- 7- باقلانی، الامام ابی بکر محمد بن طیب، التمهید فی الرد علی الملحد، المعطله و الرافضه و الخوارج و المعتزله، قاهره: دارالفکر العربی، 1947، ص 186.
- 8- باقلانی، همان، ص 250.
- 9- ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران: اساطیر، 1385، ج 13، ص 5705.
- 10- طوسی، شیخ الطایفه ابی جعفر محمد بن حسین، الغیبه، نجف: مطبعه النعمان، 1385، ص 64.
- 11- لمبتون و دیگران، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1381، ص 255-257.
- 12- همان، ص 258؛ ابن اثیر، همان، ص 5485.
- 13- ابن جوزی، همان، ص 38.
- 14- باقلانی، همان، ص 181.
- 15- فرای و دیگران، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1363، ج 4، ص 256.
- 16- همان، ص 234.
- 17- ابن جوزی، همان، ص 38.
- 18- موننگمری وات، ویلیام، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران: علمی و فرهنگی، 1380، ص 96-97.
- 19- کرمر، جوئل، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمد سعید جنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی، 1375، ص 117.

- 20- بدوی، عبدالرحمن، تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ترجمه حسین صابری، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1374، ج 1، ص 722.
- 21- همان، ص 687-688.
- 22- همان، ص 622؛ باقلانی، همان، ص 243.
- 23- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد، تاریخ بغداد، بیروت: دارالعربی، بی تا، ج 5، ص 379.
- 24- بدوی، همان، ص 622.
- 25- باقلانی، همان، ص 247.
- 26- همان، ص 257-259.
- 27- بدوی، همان، ص 31-622.
- 28- همان، ص 621.
- 29- ابن اثیر، همان، ص 5491.
- 30- جعفر نائینی، علیرضا؛ جلالی مقدم، مسعود، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، 1383، ج 12، ص 362.
- 31- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: اشراقی، 1358، ص 7.
- 32- جعفری نائینی، همان، ج 12، ص 363؛ بغدادی، همان، ص 7.
- 33- بدوی، همان، ج 1، ص 683.
- 34- بغدادی، همان، ص 7.
- 35- بدوی، همان، ص 684-685.
- 36- جعفری نائینی، همان، ج 12، ص 364؛ بغدادی، همان، ص 14.
- 37- چلونگر، محمدعلی؛ بارانی، محمدرضا، «بررسی و تحلیل تعامل فکری سیاسی شیعه امامیه با اشاعره در بغداد در دوره آل بویه»، فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره 22، 1387، ص 188.
- 38- همان، ص 210.
- 39- انصاری، همان، ص 9.
- 40- باقلانی، همان، ص 178.
- 41- باقلانی، همان، ص 182.
- 42- باقلانی، همان، ص 183.
- 43- باقلانی، همان، ص 182.
- 44- باقلانی، همان، ص 186.
- 45- باقلانی، همان، ص 186.
- 46- بغدادی، همان، ص 271.
- 47- بغدادی، همان، ص 253.

- 48- حیدری آقایی، محمود و دیگران، تاریخ تشیع، قم: نشر زیتون، 1384، ج 1، ص 7.
- 49- بغدادی، همان، ص 76-275.
- 50- بغدادی، همان، ص 273.
- 51- بغدادی، همان، ص 274؛ بغدادی، همان، ص 254.
- 52- بغدادی، همان، ص 275.
- 53- لمبتون، همان، ص 219.
- 54- بغدادی، همان، ص 253.
- 55- بغدادی، همان، ص 78-277.
- 56- بغدادی، همان، ص 279.
- 57- بغدادی، همان، ص 293.
- 58- بغدادی، همان، ص 279.
- 59- ترکمنی آذر، پروین (86/11/1)، آل بویه عباسیان و تشیع، www.farsnews.com.
- 60- فرای و دیگران، همان، جلد 4، ص 238.
- 61- همان، ص 240.
- 62- لمبتون، همان، ص 237.
- 63- ابن اثیر، همان، ج 13، ص 5687.
- 64- بغدادی، همان، ص 273.
- 65- لمبتون و دیگران، همان، ص 203.
- 66- باقلانی، همان، ص 181.
- 67- بغدادی، همان، ص 272.
- 68- بغدادی، همان، ص 279-280؛ باقلانی، همان، ص 181.
- 69- فقیهی، همان، ص 29.
- 70- همان، ص 52.
- 71- ترکمنی آذر، همان.
- 72- باقلانی، همان، ص 181.
- 73- بغدادی، همان، ص 194.
- 74- ابن جوزی، همان، ص 39-40.
- 75- فروزانی، ابوالقاسم، غزویان از پیدایی یا فروپاشی، تهران: سمت، 1386، ص 151-155؛ بغدادی، همان، صص 271-272، 193.
- 76- ابن جوزی، همان، ص 38.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی